

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

بیژن نیابتی
۲۰ می ۲۰۱۴

جنگ جهانی چهارم ، ابزارها و آماجها

۷

بخش هفتم ، تشکیلات توله

در آستانه جنگ جهانی اول ، تعداد اعضای طریقت ژرمن که در این مقطع توسط هرمان پل رهبری می شود ، سر به هزاران می زند که در بیش از یکصد لژ سازماندهی شده اند . پل عنوان "دبیر" *Sekretär* را که تا قبل از آن حمل می کرده عوض می کند و خود را از آن به بعد "صدر" *kanzler* می نامد .

با شروع جنگ و اعلام بسیج نظامی در المان ، بیش از ۹۵ درصد از اعضای طریقت به جبهه اعزام می گردند . واضح است که این مسأله شامل حلقه درونی لژ ژرمن نیست که ۵ درصد بقیه را تشکیل می دهند . با متوقف شدن فعالیتهای لژ و کشته شدن تعداد کثیری از اعضای آن ، انتقاد به رهبری پل بالا می گیرد . به دنبال لژ لایپزیک که هنوز کمی از شروع جنگ نگذشته محترمانه زمزمه کناره گیری او را طرح کرده بود ، لژ برلین و کمی بعد از آن لژ نورنبرگ نیز در ۱۹۱۵ به جمع مخالفان پل می پیوندند . پافشاری او در ماندن در موضع صدر ، نهایتاً منجر به کنار گذاشته شدنش طی گردهمایی سراسری لژ در اکتوبر ۱۹۱۶ می شود . به دنبال این تحول هرمان پل با اعلام انحلال تشکیلات قبلی و با برداشتن مهر و دفاتر لژ ، همراه با اعضای وفادار به خود تشکیلات جدیدی را به وجود می آورد بنام " طریقت ژرمن - وال فاتر" *Germanenorden - Walvater* ، که ادعای رهبری کل جریانات راست نژاد پرست در المان را نیز یدک می کشد .

اینجا نقطه ورود یک چهره تازه به صحنه نیز هست . چهره ای که نه تنها نقشی تعیین کننده در پشت پرده این انشعاب بازی می کند بلکه در ضمن تأمین مالی کل نشریات لژ را نیز متقبل شده است ، این چهره اسرار آمیز یک المانی تبعه دولت عثمانی است با یک پشتوانه مالی اسرار آمیزتر به نام " فرایهر رودلف فون سبوتندورف " *Rudolf von Sebottendorf* که قرار است در رقم زدن سرنوشت المان پس از جنگ مداخله ای بس جدی داشته باشد .

فرایهر رودلف فون سبوتندورف ۱۹۴۵ - ۱۸۷۵



Rudolf von Sebottendorf

یکی از چهره های مرموز این جنبش نو که علی رغم اهمیت بسیار و جایگاه تعیین کننده اش در پایه ریزی تشکیلاتی که در عروج " آدولف هیتلر" در صحنه سیاسی المان نقشی اساسی داشت، همچنان در هاله ای از ابهام قرار دارد ، فردی است به نام " رودلف فون سبوتندورف" *Rudolf von Sebottendorf* که در زبان المانی " زبوتندورف" هم خوانده می شود .

سبوتندورف که از نام واقعی او در منابع مختلف با اسامی گوناگونی همچون "آلیاس رودلف گلویر" *Rudolf Glauer* یا "آدم آلفرد رودلف گلویر" *Adam Alfred Rudolf Gla* و یا "آلیاس اروین توره" *alias Erwin Torre* نام برده شده است ، بنا به گفته های متناقض خودش ، در فاصله سالهای ۱۸۹۷ (که تصادفاً همزمان با کنگره اول صهیونیستها در بازل هم هست) به مصر اعزام می شود و تا سال ۱۹۰۰ به عنوان تکنیسین در آنجا مشغول به کار است . در یک منبع هم ورود وی به مصر اپریل ۱۸۹۸ ذکر شده است . در این سالها یک چهره کلیدی آینده نازیها یعنی " ودف هس" هم در مصر به سر می برد و در آنجا به مدرسه می رود . سبوتندورف در اینجا در خدمت عباس هیلمی پاشا ، خدیومصر کار می کند .

مهمترین بخش زندگی پر رمز و راز سبوتندورف با ورود وی به خاک اصلی ترکیه عثمانی در اواخر جولای ۱۹۰۰ آغاز می شود . او بلافاصله در محلی به نام "چوبوک لو" و در عمارت اشرافی "حسین فخری پاشا" که یک تاجر قدرتمند و یک ماسون عضو "فرقه بکتاشی" ترکیه هست ، ساکن می شود و مسئولیت مدیریت اموال او در "باندرما" و "ینی کوی" در نزدیکی بورس را به عهده می گیرد . تکنیسین سابق در مصر حالا در نقش یک مدیر حاذق در امور بازرگانی ایفای نقش می کند .

در "بورسا" وارد یک مرحله تعیین کننده در زندگی خود شده و در ارتباط با بانکداری به نام " آبراهام ترمودی" که از یهودیان سلانیک است قرار می گیرد و توسط او که خود استاد اعظم لژ "مفیس - میزرائیم" *Memphis Misraim* از زیر مجموعه های لژ بزرگ "صلیب گل سرخ" *Rosenkreuzers* می باشد ، تحت تعلیمات عالییه قرار گرفته و به درجه استادی لژ "صلیب گل سرخ" می رسد . در اینجا تنها برای آن که خواننده تصویری کلی از لژهایی که ناچار به استفاده از نامهای آنان می شوم داشته باشد ، پیش از ادامه بحث توضیحی کوتاه در رابطه با تاریخچه آنها را ضروری می بینم .

لژ "شهبسواران معبد" Tempelritter

با ورود اروپا به هزاره دوم و آغاز جنگهای صلیبی و اشغال اولیه سرزمین فلسطین ، به بهانه حفاظت از زائران بیت المقدس و در باطن برای تضعیف قدرت مطلقه کلیسای کاتولیک و مقام پاپ اعظم ، در ۱۱۱۷ میلادی و در میان حلقه ای متشکل از ۹ نفر از شوالیه های سپاهیان پاپ در اورشلیم ، از جمله "هوگو پاینز" *Hugo de Payens* و

"جفری سنت عمر" *Geoffroy de Saint-Omer* ، پایه های یک تشکیلات مخفی در میان صلیبی ها ریخته می شود که ۱۱ سال بعد در مارچ ۱۱۲۸ تحت رهبری "برنهارد فون کلیرفاوکس" *Bernhard von Clairvaux* رسماً و علناً بنیان گذارده می شود. آنان اجازه می یابند تا قرارگاه خود را بر روی زمینهای معبد تخریب شده سابق سلیمان ، مستقر کنند و بدین ترتیب از آن پس و با نام "شهبسواران معبد" وارد تاریخ جنگهای صلیبی می گردند .

این شوالیه ها در راستای تکمیل پایه های نظری خود ، پس از گذشت اندک زمانی مدعی یافتن دست نوشته هائی به جا مانده از دوران حیات عیسی مسیح در زیر ویرانه های معبد می گردند که بر مبنای آنها کلیه آموزه های کلیسا در رابطه با بسیاری از مقولات مذهبی از جمله نسبت فرزندى مسیح با خدا به زیر علامت سؤال برده می شوند .

در ادامه این خط ، در جریان یک تهاجم نظامی آنان به دمشق یکبار دیگر آنان مدعی به دست آمدن نامه هائی از علی ابن ابی طالب می شوند که در آنها سخن از جعلی بودن قرآن و آموزه های انجیل رفته است . این اکتشافات با هدف یافتن **حقیقت** همچنان تا سالهای متمادی ادامه پیدا می کند و در این راستا همه جور سند و مدرکی یافت می شود الا اسنادی که بتوانند خدشه ای بر دین آلت دست "آریستو کراسی یهود" وارد آورند !

در نهایت و در ادامه جست و جوهای خستگی ناپذیر نسل بعدی "شهبسواران معبد" ، گروهی از آنان به رهبری دو شوالیه به نامهای "رودریش و امرانت" *Emmerant ، Roderich* درست ! در ماه مارچ ۱۲۳۵ و در محل اطراقتشان در سرزمینهای سابق کارتاژ ، با زنی بسیار زیبا و نورانی ! برخورد می کنند که خود را با نام فرشته بزرگ "ایستارا" *Istara* و به عنوان فرستاده خدا به آنان معرفی می کند . در این نقطه است که مأموریت الهی "شهبسواران معبد" از سوی فرشته ! بدانان ابلاغ می گردد . ایجاد یک امپراتوری روشنائی نوین بر روی کره زمین !

Imperium Novum .

ارتباط "شهبسواران معبد" با فرقه حسن صباح در ایران و مبادلات میان آنها از جمله در رابطه با دستیابی به دستنوشته های بابلیها و پارسی و عربی نیز از نکات جالب تاریخ تشکیلات قدرتمندی است که با اتکاء به آموزه های انجیل عهد عتیق و حمایت مالی آریستو کراسی یهود ، هر روز بر قدرت و نفوذش در اروپای قرون وسطی افزوده می گردد .

در سالهای آغازین قرن چهاردهم میلادی ، قدرت رو به افزایش شوالیه ها ، سران اروپا را به وحشت می اندازد و اولین سرکوب سازمانیافته آنان در اکتوبر ۱۳۰۷ توسط فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه صورت می گیرد که بلافاصله به نقاط دیگر اروپا هم تسری می یابد .

هفت سال بعد در ۱۳۱۴ "یاکوب فون مولای" *Jakob von Molay* آخرین استاد اعظم لژ ، بر فراز خرمنی از آتش سوزانیده می شود و به دنبال تهاجم به آخرین نیروهای مسلح آنان در وین ، جوی خون جاری می گردد . هنوز هم نام "کوچه خون" *Blutgasse* در وین و در محل کشتار شوالیه ها وجود دارد .



مهر لژ "شهبسواران معبد"



تصویری از مراسم سوزاندن مولای

سنتهای لژ "شهبوران معبد" تا سالیان بسیار در قالب محافل گوناگون ادامه می یابد . مسأله بسیار حائز اهمیت در رابطه با این لژ ، مرکز ثقل فعالیت‌های آن است که اساساً درون کلیسای کاتولیک بوده است .

لژ "صلیب گل سرخ" *Rosenkreuzer*



Johann Valentin Andreae

لژ " صلیب گل سرخ" با هدف سوار شدن بر یک جنبش عظیم اعتراضی در مقابل حاکمیت مطلق العنان کلیسای کاتولیک در قرون وسطی به وجود می آید و مرکز ثقل فعالیت‌های خود را در میان کلیسای پروتستان قرار می دهد . در عین حال این لژ تماماً ادامه دهنده همان سنتهای قدیمی لژ "شهبوران معبد" می باشد که تنها حوزه فعالیت خود را تغییر داده است ! این سنتها عبارتند از کیمیاگری ، نجوم و ستاره شناسی ، سحر و جادو و خلاصه جزء جدائی ناپذیر آنها یعنی "کابالای یهود" !

سالهای آغازین قرن هفدهم میلادی ، به دنبال انتشار سه مانیفست پی در پی ، سر آغاز فعالیت‌های جدی لژ "صلیب گل سرخ" است . نام این لژ هم در ترجمه های پارسی و هم در ترجمه های ترکی مشابه آن ، در ترکیه تحت عنوان " گول - حاج" و در ایران تحت عنوان "گل - صلیب" ترجمه گردیده است که ترجمه درستی نیست . ترجمه فارسی بالا در برخی منابع که احتمالاً از روی نمونه ترکی گرفته شده است دارای اشتباه بیشتری است ، چرا که گل یا گول *gül* در زبان ترکی خلاف نمونه فارسی آن به معنای گل سرخ است و نه گل به طور کلی !

به هرحال اولین مانیفست که در تاریخ ۱۶۱۴ ، خطاب به "تمامی رهبران و فرهیختگان دنیا" صادر می گردد ، "اصلاحات همگانی و فراگیر جهانی" نام گرفته و به نام کلی "برادری" *Fama Fraternitatis* مشهور می گردد . مانیفست دوم به نام "مذهب برادری" *Confessio Fraternitatis* بلافاصله در سال بعد یعنی ۱۶۱۵ منتشر می گردد و متعاقب آنهم در سال ۱۶۱۶ سومین مانیفست لژ به نام "ازدواج کیمیایی" *Chymische Hochzeit* انتشار می یابد . اگرچه این مانیفست ها همگی بدون ذکر نام نویسنده آنها منتشر می شوند ، با این حال مؤلف مانیفست‌های سه گانه کسی نیست جز "یوهان والننتین آندریا" *Johann Valentin Andreae* که رهبری بلامنازع این لژ را در نیمه اول قرن هفدهم برعهده دارد. او که در دوران جوانی و میانسالی تعلق به یک محفل درون کلیسای نوینباد پروتستان دریکی از مناطق المانی نشین به نام "حلقه توبینگن" دارد ، همراه با دیگر اعضای محفل که همگی به قشر روحانی تعلق دارند ، تصمیم گرفته اند تا صد سال پس از اصلاحات " لوتر" بنیانگذار پروتستانتیسم ، طرح اصلاحات را جهانی کنند ! ازدواج کیمیایی ، در قالب رمانی ارائه می شود که در تمامی طول آن توسط یک آدم فرهیخته هشتاد ساله نقل می گردد . این نقال فردی است بنام "کریستیان رزنکریتس" *Christian Rosenkreutz* که بنیانگذار لژ (۱۳۷۸-۱۴۸۴) می باشد و ظاهراً در سن ۱۰۶ سالگی مرده است .



صلیب و گل سرخ



نسخه اصلی مانیفست اول ۱۶۱۴

دو سال پس از ارائه مانیفست سوم یعنی در سال ۱۶۱۸ ، طرح اصلاحات جهانی ! با وارد شدن مناطق المانی نشین اروپا به یک دوران دهشت انگیز از تاریخ خود یعنی دوران "جنگهای سی ساله" که تا ۱۶۴۸ ادامه می یابد ، به محک تجربه گذاشته می شود . حاصل این جنگها یک اصلاحات ! جغرافیائی مختصری را به دنبال دارد که متعاقب "پیمان وستفالی" در قلب اروپا صورت می گیرد . دولت پروس در مناطق المانی نشین به وجود می آید ، سرزمین آلزاس ضمیمه فرانسه می شود و مهمتر از همه استقلال و موجودیت دولتهای سوئیس و هاند به رسمیت شناخته می شود . یک اصلاح ! دیگر در انگلستان صورت می گیرد . یک سال بعد در ۱۶۴۹ ، جنگ داخلی هفت ساله در انگلستان میان پادشاه و پارلمان هم با پیروزی پارلمان به رهبری "الیور کرامول" به پایان می رسد و برای اولین بار در اروپا یک پادشاه (چارلز اول) ، گردن زده می شود و یک جمهوری کوتاه مدت ۱۱ ساله در انگلستان تا ۱۶۶۰ برقرار می شود . بدین ترتیب بورژوازی تجاری تازه به دوران رسیده اروپا و به تبع آن آریستوکراسی یهود ، اندک اندک پس از تصرف جمهوری های ایتالیائی و نیز و فلورانس در جنوب اروپا ، جایهای پای جدیدی در مرکز و شمال این قاره به دست می آورد !

در طول سالهای بعد به نام این لژ تشکلهای بسیاری شکل می گیرند که از معروفترین آنان که به موضوع بحث ما نیز مربوط می شود ، علاوه بر *OTO* که پیش از این بدان اشاره شد ، "طریقت طلوع طلائی" *Hermetic Order of the Golden Dawn* می باشد که در سال ۱۸۸۸ توسط دکتر "ویلیام وستکات" *Dr. William Wynn Westcott* ، دکتر "ویلیام وودمان" *Dr William Robert Woodman* و یکی دیگر به نام ساموئل لیدل ماترز *Samuel Liddell MacGregor Mathers* به وجود می آید . از اعضای مشهور این لژ که در بخش گذشته بدان در رابطه با *OTO* اشاره کرده بودم "آلستر کراولی" *Aleister Crowley* می باشد .

جالبتر از همه دنباله روندگان کنونی "لژ صلیب گل سرخ" می باشند که تحت عنوان "طریقت کهن صلیب گل سرخ" *Alten Ordens der Rosenkreuzer* هنوز هم به طور ظاهراً علنی فعالیت دارند و استاد اعظم لژ در حوزه کشور های المانی زبان از قضا ایرانی تباری است به نام حمید میرزائی !



حمید میرزائی

"دانیل واگنر" *Daniel Wagner* استاد اعظم فرانسوی و "دنيس دلورمه" *Dennis Delorme* هم استاد اعظم کانادایی لژ می باشند. مرکز لژ در سن خوزه واقع در ایالت کالیفرنیا قرار داشته و نام اختصاری آن *AMORC* می باشد.

در رابطه با لژ صلیب گل سرخ تا کنون چه از سوی اعضای آن و چه از سوی منتقدانش، صدها کتاب و هزاران مطلب به زبانهای گوناگون نوشته شده است که البته بحثی است تخصصی و به بحث ما مربوط نمی شود. یکی از این کتابها نوشته "رودلف فون سبوتندورف" است که "طلسم صلیب گل سرخ" نام دارد. با این اشاره به ادامه بحثمان در ارتباط با او به قلمرو عثمانی باز می گردیم.

این دوران در ایران و عثمانی دو جنبش بزرگ ضد استبدادی اندک اندک از اعماق جامعه رشد کرده و ساختارهای نظام سلطانی را مورد تهدید قرار می دهد. ویژگی عمده این دو جنبش در سازمان نایافتگی و بی سری آن است. در کنار و هم عرض این تضاد بالا و پائین در این جوامع، تضاد دیگری وجود دارد که در میان دو قدرت مداخله گر روس و انگلیس جریان دارد. در شرایطی که دولت تزاری اساساً بر روی حکومتهای ایران و عثمانی سرمایه گذاری کرده است، دولت فخریه تخم مرغهای خود را هم در سبد بخشی از عناصر وابسته به خود در حاکمیت و هم در سبد سازماندهی جنبش اجتماعی علیه حاکمیت استبدادی می گذارد.

بدین ترتیب اگر چه عنصر خارجی در به وجود آمدن دو انقلاب مخملی مشروطه ۱۹۰۶ در ایران و ۱۹۰۸ در عثمانی نقشی نمی توانست داشته باشد، در تداوم و سمت و سو دادن و نهایتاً به دست گرفتن رهبری هر دو جنبش از طریق سازمانهای فراماسونری دست ساز خود، بی تردید از یک نقش درجه یک و تعیین کننده برخوردار بوده است. به این اعتبار لژ "بیداری ایران" همان نقشی را در رهبری انقلاب مخملی مشروطه در ایران بازی می کند که "جمعیت اتحاد و ترقی" به رهبری "طلعت پاشا" و "انور پاشا" و "شوکت پاشا" دو سال بعد در ترکیه عثمانی بازی خواهند کرد. "سبوتندورف" که در این دوران در یک رابطه تنگاتنگ با "جمعیت اتحاد و ترقی" و به ویژه شخص "انور پاشا" بوده، سه سال پس از پیروزی این جمعیت در جریان به اصطلاح انقلاب مشروطه ۱۹۰۸، تابعیت دولت عثمانی را که برای به دست گرفتن رسمی و علنی مقامات بالای حکومتی ضروری بوده در ۱۹۱۱ از طریق جمعیت مربوطه به دست می آورد و مدت کوتاهی بعد در آستانه ورود دولت عثمانی به جنگهای بالکان که از اکتوبر ۱۹۱۲ تا سپتمبر ۱۹۱۳ جریان می یابد، ریاست تشکیلات هلال احمر دولت عثمانی را بر عهده می گیرد! در اواسط جنگ جهانی اول با یک سرمایه هنگفتی که ظاهراً منشای آن مشخص نیست به المان باز می گردد و همانطور که در بالا آمد در جریان انشعاب "لژ ژرمن" نقش بازی می کند. در این مقطع که به سال ۱۹۱۷ می رسیم، سرنوشت جنگ تا حدود زیادی تعیین تکلیف شده است.

دو اتفاق بزرگ در آغاز این سال یعنی پیروزی انقلاب فیروزی در روسیه تزاری و ورود تعیین کننده ایالات متحده به جنگ در اپریل این سال معادله قدرت را کیفیاً به هم زده است. کمتر از دو ماه پس از انقلاب اکتوبر در روسیه، یعنی در دسمبر ۱۹۱۷ سبوتندورف مأموریت می یابد تا شعبه لژ ژرمن را در منطقه باواریا تأسیس نماید و خود وی نیز با ارتقاء به مقام استاد اعظم لژ، آماده مداخله در تحولات آتی دوران پسا جنگ می گردد.

در جنوری ۱۹۱۸، سبوتندورف فعالیتهای علنی خود را در رأس گروهی تحت عنوان ساختگی "گروه مطالعاتی در رابطه با میراث تاریخی ژرمن" آغاز کرده و ستاد مرکزی خود را در هتل گرانتیمت "چهار فصل" مونیخ مستقر می سازد. در ظرف مدت کوتاهی، سبوتندورف موفق به جلب تعداد قابل توجهی از الیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی مونیخ می گردد. با افزایش روند عضوگیری ها و همینطور برگزاری اجتماعات گوناگون، دیگر نه امکان ادامه فعالیت مخفی و نه حتی ضرورت آن موجود است. به همین دلیل هم سبوتندورف با ادغام شعبه باواریائی "لژ ژرمن"

و "گروه مطالعاتی" در یکدیگر ، تشکیلات جدیدی را در تاریخ ۱۸ اگست ۱۹۱۸ پی می ریزد به نام "جامعه توله"

Die Thule-Gesellschaft



آرم رسمی "جامعه توله"



یکی دیگر از سمبلهای "جامعه توله"

"جامعه توله" یا جامعه تول با کسر لام "Die Thule-Gesellschaft"

با پایان جنگ اول "جامعه توله" تبدیل به مرکز ثقل راست نژادپرستی شده است که در پی تصاحب قدرت سیاسی در المان است . کاریکاتور این تشکیلات را ما در دوران مشروطه تحت عنوان "جامعه آدمیت" یا "جامع آدمیت" در ایران نیز شاهد هستیم . یک تشکیلات ماسونی به رهبری شخصی به نام "عباسقلی خان آدمیت" ، پدر همین " فریدون آدمیت " که اخیراً چپ و راست جامعه سیاسی ما را با مرگش عزادار کرده بود ! در آنزمان نیز "جامعه آدمیت" شده بود کانون روشنفکری و الیت سیاسی و فرهنگی ایران . جالب آن است که هر دوی این جوامع ! هیچگاه از سوی مراکز فراماسونری جهانی رسماً به عنوان تشکیلات عضو به رسمیت شناخته نشده اند . جامع آدمیت در تهران دارای چهار مجمع بود که آنها را مجامع اربعه می نامیدند . مهمترین آنها مجمع مرکزی به نام "مجمع آدمیت" تحت رهبری خود عباسقلی خان بود و بعد از آن "مجمع حقوق" که البته بعدها تحت عنوان "انجمن حقوق" انشعاب می کند . بنا به گفته اسمائیل رائین این تشکل پس از تعطیلی فراموشخانه ، تنها مرکز گردهمایی فراماسونهای ایران بوده است .

"جامعه آدمیت" درست به مانند "جامعه توله" به عضو گیری در میان بالاترین شخصیت‌های سیاسی جامعه می پردازد . تا آنجا که در اوج دوران اقتدار خود موفق به عضوگیری "میرزا علی اصغر خان اتابک" و "محمدعلی شاه قاجار" نیز می گردد. جالب آن است که مراسم قسم خوردن اتابک تازه آزادیخواه شده در حضور سه نفر از هیأت امنای جامع آدمیت چند روز پیش از کشته شدنش به دست عباس آقا صورت می گیرد . جالبتر از آن اسامی سه نفری است که اتابک را عضوگیری می کنند . "سلیمان میرزا اسکندری" بنیانگذار و صدر حزب خوشنام توده ایران همراه با برادرش یحیی میرزا و عمویش محمدعلی میرزا ! اشاره گاه به گاه من به این موارد مشابه در حاشیه مطلب اصلی چه در رابطه با ترکیه عثمانی و چه در رابطه با ایران، بیشتر بدین خاطر است که بتوان پیوستگی میان عملکرد و سبک کارها و تئوری راهنمای این شبکه سراسری را که در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای جهان فعالیت دارد ، قابل فهم نمود .

نگاهی مشابه به لیست اسامی اعضای "جامعه توله" نشان می دهد که ستون فقرات آن ناسیونال سوسیالیسمی که بعدها موفق به کسب قدرت سیاسی در المان گردید ، به جز خود "پیشوا" تماماً از میان این تشکیلات ماسونی برخاسته است .

جالبترین بخش این اسامی حکایت از حضور یهودیان میهن پرستی ! همچون پروفیسور "ارنست برگر" *Ernst Berger* و "تربیش لینکلن" *Trebisch-Lincoln* در میان اعضای رهبری توله دارد که نه فقط به نژاد آریائی عشق می ورزند که خواستار نابودی نسل خود بر روی کره زمین نیز می باشند ! با هم نگاهی به دانه درشتهای عضو توله می اندازیم :

- ۱ - رودلف هس *Rudolf Hess* معاون و جانشین هیتلر
 - ۲ - هاینریش هیملر *Heinrich Himmler* فرمانده کل نیروی اس - اس
 - ۳ - هرمان گورینگ *Hermann Göring* فرمانده نیروی هوایی رایش
 - ۴ - هانس فرانک *Hans Frank* وکیل هیتلر پیش از کسب قدرت و فرماندار کل لهستان
 - ۵ - آلفرد رُزنبرگ *Alfred Rosenberg* ایدئولوگ حزب نازی - وزیر رایش در رابطه با مناطق اشغالی - سردبیر روزنامه حزبی "دیده بان خلقی" *Völkischer Beobachter*
 - ۶ - یولیوس شترایخر *Julius Streicher* مسؤول حزب در منطقه فرانک و ناشر و صاحب امتیاز نشریه ضد یهود "شتورمر" *Der Stürmer*
 - ۷ - ویلهلم فریک *Wilhelm Frick* وزیر کشور رایش - عضو کابینه شش نفره جنگ
 - ۸ - تئو مورل *Theo Morell* پزشک مخصوص هیتلر
 - ۹ - شاهزاده گوستاو فون تورن و تاکسی *Gustav von Thurn und Taxis*
 - ۱۰ - دوشس هلا فون وستارپ *Hella von Westarp* اشرافزاده و سکرتر "توله"
 - ۱۱ - دیتریش اکارت *Dietrich Eckart* شاعر جنبش و سردبیر دیگر "دیده بان خلقی"
 - ۱۲ - فرانس گورتنر *Franz Gürtner* رئیس پولیس مونیخ
 - ۱۲ - پرفیسور دکتر کارل هاوس هوفر *Karl Haushofer* ژنرال و استاد دانشگاه
 - ۱۳ - پرفیسور دکتر گوتفرد فدر *Gottfried Feder* استاد دانشگاه
 - ۱۴ - پروفیسور ارنست برگر (یهودی) *Ernst Berger* نقاش و استاد دانشگاه
 - ۱۵ - تربیش لینکلن (یهودی) *Trebisch-Lincoln* چهره مرموزی که همزمان هم در رابطه با سازمان اطلاعاتی انگلستان و هم در رابطه با جنبش نوپای صهیونیستی فعالیت دارد و یکی از عجایب مرتبط با تشکیلات توله می باشد
- پایان بخش هفتم ، ۱۰ مرداد [اسد] ۱۳۸۷

یادداشت:

خوانندگان نهایت عزیز!

تمنا داریم تا این مقاله را در پیوند با اوضاع کنونی اوکراین و نقش صهیونیسم در تسلیح و به قدرت رسانیدن باند های فاشیستی در آنجا، مورد مطالعه قرار دهید.

اداره پورتال AA-AA